

سعدی شیرازی و سردار مغول امیر انکیانو

پروفسور نذیر احمد

انکیانو^۱ ترکی مهیب و زیرک بود و در سال ۶۶۷ ه. ق به حکم اباقاخان به حکومت فارس^۲ منصوب شد و به اندک زمان از اوضاع مملکت آگاه شد و حکام اطراف را از روی بصیرت معین فرمود و به قدر مرتبت، هر کس از شحنه و کارگزاران و دبیران را خلعت می داد و معتقد بود که اگر حکام و عمال را از حیث معیشت مرفه نسازند، در خور اعتماد نباشند و چون عاملی به جایی می فرستاد ازو حجّت می گرفت که طریق عدل و انصاف نگاه دارد و اگر از آنچه شرط کرده بودند تخطی می کرد، او را سخت مؤاخذه می نمود و گاهی به قتل می آورد، بدین صورت اموال فراوان جمع نموده و بدین سبب مملکت را آبادان ساخت.

پیش از انکیانو در اوایل سال ۶۶۵ ه. ق^۳ شادی بیتکچی و دمر جهت گرفتن خراج به شیراز آمدند، اما چون آنان حاکم مستقلی نبودند، اوضاع شهر مختل می شد. این بود که به حکم اباقاخان، انکیانو به حکومت فارس منصوب شد.

درین دور اتابک ابش خاتون فرمانروای شیراز بود و کلجه شحنه^۴ آن و به دست

۱. تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۱۳، اما در شیرازنامه ص ۹۰ او را ترک نوشته، اگر انکیانو ترک بود در دربار مغول

ترکها صاحب اقتدار شده بودند. ۲. تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۱۳.

۳. همان مأخذ، همان جا. ۴. همان مأخذ، صص ۱۱۲-۱۱۳.

انکیانو کَلجِه را^۱ بازداشت کرد. غلامان ابش خاتون و یاران کَلجِه اجتماع کردند و با لشکری خانه انکیانو را به محاصره گرفتند، اما انکیانو را توانستند بگیرند و بالاخره او فرمان داد که سر کَلجِه را از بدن جدا کردند و از بام به زیر افکندند و این عمل موجب آن شد که لشکری که کَلجِه و یاران او جمع آورده بود، پراکنده شد. در آخر اتابک ابش او را باز خواست کرد، او حکم هلاکو را که امر به قتل کَلجِه کرده بود، نشان داد و فتنه خوابید. تنی چند از اکابر دولت گریختند و نزد ایلخان رفتند و اظهار داشتند که انکیانو در شیراز به تباہ کردن مال و خراب کردن ممالک مشغول است و هوس سلطنت در سر دارد و دلیل آن هم سکه‌ای است که در دور فرمانروائی خود زده و در زیر نام پادشاه به خط ختائی علامتی نقش کرده و نیز صورت اموالی را که بی وجه تصرف نموده، عرضه داشتند. ایلخان فرمان داد انکیانو باز گردد و مورد بازپرسی قرار گیرد.

چون گناه انکیانو ثابت شد، او عرضه داشت: «مالی که اندوخته‌ام از آن پادشاه است و من مثابه خازنی هستم، هرگاه حکم شود به دیگر بندگان تسلیم نمایم، اما نسبت اهمال و غفلت در نظم امور آن دیار آن است که من کوچک بنده‌ام و شیراز و اعمال آن مملکتی خیلی بزرگ.»

بدین سخنان از مرگ خلاص یافت، اما ایلخان او را به رسالت نزد قلاآن فرستاد و این رسمی است که چون به امیری خشم گیرند تا تأدیش کرده باشند او را به رسالت نزد قلاآن فرستند که راه وصول به آن سخت و پر مخافت است و او را به جنگ یاغیان روانه سازند.

اگر چه انکیانو مسلمان^۲ نبود، اما در مسایل غامض و دقیق چون وحدت واجب الوجود و صدق بعثت رسل و علوم برهانی با علما و مشایخ بحث می‌کرد و اگر از کسی جوابی نامعقول می‌شنید، به خطاب‌های سخت مخاطبش می‌ساخت.

حکایت کنند که روزی در خدمت شیخ الشیوخ المحققین کُهِف الواصلین نجیب‌الملّة والدین علی بن بزغش رحمة الله علیه بود. او را از انسان و رتبه او سوال کرد و شیخ

۱. تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۱۳.

۲. چنان که از تحریر تاریخ و صاف صص ۱۱۲ - ۱۱۳ واضح است، اما سعدی در قصیده ص ۷۵۷ آورده:

نفست همیشه پیرو فرمان شمع باد تا بر سرش ز عقل بداری موکلی

جوابی وافی و مستدل بیان فرمود، ولی هنوز سخن به پایان نیاورده بود که انکیانو برخاست و از مجلس بیرون رفت، سپس کس فرستاد و معذرت خواست بدین مضمون که برخاستن از مجلس طریق ادب نبود، اما اگر به سخن شیخ تا پایان گوش فرا می‌دادم از دین آباء و اجداد تبرّی می‌جستم.

امیر انکیانو یکی از دوستان سعدی بود و سعدی در چندین منظومه او را مدح کرده است و چند رسالهٔ منشور نیز در ستایش او نوشته، منظومات در ستایش انکیانو بهترین منظومات سعدی است و بنابر اهمّیت این منظومات، بخشی را ذیلاً درج می‌کنم:

در مدح امیر انکیانو

| | |
|-------------------------------|-------------------------------|
| دل به دنیا درنبندد هوشیار | بس بگردید و بگردد روزگار |
| پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار | ای که دستت می‌رسد کاری بکن |
| رستم و روئینه تن اسفندیار | این که در شهنامه‌ها آورده‌اند |
| کز بسی خلقست دنیا یادگار | تا بدانند این خداوندان ملک |

.....

| | |
|---|-----------------------------|
| انکیانو سرور عالی تبار | خسرو عادل امیر نامور |
| من دعایی می‌کنم درویش وار | پادشاهان را ثنا گویند و مدح |
| وز بقای عمر برخوردار دار | یارب الهامش به نیکویی بده |
| در کنارت باد و دشمن برکنار ^۱ | جاودان از کام گیتی کام دل |

در ستایش امیرانکیانو

| | |
|----------------------------|--------------------------|
| وزین صورت بگردد عاقبت هم | بسی صورت بگردیدست عالم |
| که دنیا را اساسی نیست محکم | عمارت‌ها برای دیگر انداز |
| که کوه باز می‌باشد دمام | مثال عمر سر برکرده شمعیت |
| کز هر لحظه جزوی می‌شود کم | و یا برف‌گدازان بر سرکوه |

.....

| | |
|------------------------------|--|
| بکار امروز تخم نیک نامی | که فردا برخوری واللّه أعلم |
| مدامت بخت و دولت هم نشین باد | به دولت شادمان، از بخت خرّم |
| سر سالت مبارک باد و میمون | سعادت هممه و اقبال همدم |
| محرّم بر حسود ملک و جاهت | که مانند زنده تا دیگر محرّم ^۱ |

در ستایش امیرانکیانو

| | |
|--------------------------------|------------------------------|
| دنیا نیرزد آنکه پریشان کنی دلی | زنهار بد مکن که نکردست عاقلی |
| این پنج روزه مهلت ایام آدمی | آزار مردمان نکنند جز مغفلی |

.....

| | |
|--|---|
| و آن کیست انکیانو که دادار آسمان | دادست آسمان مه حسن و شمایلی |
| نویین اعظم آنکه به تدبیر و فهم و رای | امروز در بسیط ندارد مقابلی |
| من خود چگونه دم ز نم از عقل و طبع خویش | کس پیش آفتاب نکردست مشعلی |
| عمرت دراز باد نگویم هزار سال | زیرا که اهل حق نپسندند باطلی |
| نفست همیشه پیرو فرمان شرع باد | تا بر سرش ز عقل بداری موکلی |
| تا بلبلان به ناله در آیند بامداد | هرگه که سر بر آورد از بوستان گلی |
| همواره بوستان امیدت شکفته باد | سعدی دعای خیر تو گویان چوبلبلی ^۲ |

نویکن اعظم

سه منظومه که در مدح امیر انکیانو نوشته شده و در بالا قسمت هایی از سه منظومه نقل نموده ام، از بهترین منظومات سعدی می باشد و این منظومات در ستایش امیر انکیانو می باشد. از منظومه آخر بر می آید که امیر انکیانو پابند شرع اسلامی شده، اما این غلط است و چنان که در تاریخ و صاف آمده که او از شیخ اجل نجیب الدین علی بن بزغش درباره انسان و رتبه بشر سؤال کرده و شیخ سؤال انکیانو را چنان جواب مدلل گفته که در نظر انکیانو مذهب اجدادیش بی حقیقی به نظر می آمد و غریب آن که انکیانو مذهب قدیم آباء و اجداد را ول کند. چنانچه او از مجلس شیخ برخاست و بعد از آن

۲. همان مأخذ، صص ۷۵۵ - ۷۵۷.

۱. کلیات سعدی، صص ۷۳۲ - ۷۳۳.

شخصی فرستاد و عذر بخواست و اقرار کرد که اگر تا ختم مجلس، در مجلس می‌نشستم، چنان اثرپذیر می‌شدم که مذهب آباء را ترک می‌گفتم^۱. ازین تفصیل واضح است که انکیانو بر مذهب آباء و اجداد بوده، اما از بعضی از اشعار سعدی^۲ برمی‌آید که او پابند شرع اسلامی بوده، و این قول بر طبق قول تاریخ و صاف نیست. بعضی از رسائل نثری چاپ نشده و خود به قول سعدی در بیان این رسائل، بعضی رسائل به نام انکیانو بوده.

فهرست رسائل نثری در چهاربخش

۱. سه رساله که ظاهراً به قلم خود سعدی است (رساله نصیحة الملوک، رساله عقل و عشق (منظوم)، رساله انکیانو).
 ۲. پنج مجلس و عظم که منسوب به شیخ سعدی است.
 ۳. سه رساله که دیگران در احوال شیخ نوشته‌اند (سؤال صاحب دیوان از شیخ، ملاقات شیخ با اباقا، رساله شمس الدین تازیگوی).
 ۴. شرحی که ابوبکر بیستون در تنظیم کلیات نگاشته و دیباچه‌ای که بر کلیات نوشته: مجالس پنجگانه.
- تقریرات ثلاثه:
۱. سؤال خواجه شمس الدین صاحب دیوان.
 ۲. ملاقات شیخ با اباقا.
 ۳. حکایت شمس الدین تازیگوی.
- مقدمه بیستون بر کلیات شیخ سعدی.
- فهرست رسالت مشتمل بر شش رساله:
- رساله اول در تقریر دیباچه.
- رساله دوم در تقریر مجلس پنجگانه.

۱. تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۱۲.

۲. کلیات سعدی، ص ۷۵۷، شعر این است:

رساله سوم در سؤال صاحب دیوان.

رساله چهارم در عقل و عشق.

رساله پنجم در تقریرات ثلثه (اول سلطان اباقا، دوم سلطان انکیانو، سوم ملک شمس الدین تازیگوی).

رساله ششم در نصیحت ملوک

در میان همین رساله‌های نثری یک رساله دو عنوان دارد: الف - در تربیت یکی از ملوک گوید. ب - در نصیحت سلطان انکیانو؛ چون این رساله راجع به نصیحت سلطان انکیانو است این را ذیلاً درج می‌کنم:

معلوم شد که خسرو عادل دام دولته قابل تربیت است و مستعد نصیحت.

بدانکه مالک رعیت را صاحب مال و دولت را لازم است از سیرت ملوک چندی دانستن و در مهمات کار بستن و طلب نیکنامی و امید نیک سرانجامی را، اول آنکه ابتدای کارها، به نام خدای تعالی کند و یاری از او خواهد و سخن اندیشیده گوید و سر دل با هر کس در میان نهد و تواضع پیشه گیرد و روی از سخن ارباب مهمات نگرداند و رعیت بر خود نیازارد و قطع دزدان و قصاص خونیان بشفاعت فرو نگذارد و با خصم قوی در نیچد و بر ضعیف ستمکاری روا ندارد، اول نصیحت نزدیکان و پس آنگاه ملامت دوران، ظلم صریح از گناه خاصگیان تن زدن است و عامیان را گردن زدن، حاکمان بر مثال سرنده و رعیت بر مثال بدن و نادان سری باشد که بدن خود را به دندان خود پاره کند و می باید که مردم خردمند پرورد، خدمتکاران قدیم را حق فراموش نکند و آثار بزرگان پیش محو نگرداند و با دونان و بی هنران ننشیند و غم حال از آن بیشتر خورد که از آن سال، عالمی که برای پادشاه توفیر از مال رعیت انگیزد، خطاست که پادشاه بر رعیت از آن محتاج تر است که رعیت به پادشاه که رعیت اگر پادشاه نیست و اگر هست همان رعیت است و پادشاه بی وجود رعیت متصور نمی‌شود، گفتار پیران جهان دیده بشنود و بر اطفال و زنان و زیردستان ببخشاید و بازرگانان و مسافران را نگهدارد و زیان زدگان را دستگیری کند و مردم بد را نیابت ندهد که دعای بدو تنها نکنند و سخن صاحب غرض نشنود و تا به غور گناه نرسد، عقوبت روا ندارد و به پنج روز مهلت دنیا مغرور نشود.

جهان نماند و خرّم روان آدمی که بازماند از او در جهان به نیکی یاد
مثال حاکم با رعیت مثل چوپان است با گله، اگر گله نگه ندارد مزد چوپانی حرام

می ستاند و حکایت پادشاهان پیشین بسیار می خواند تا از سیرت نیکان خبر آموزد و از عاقبت بدان عبرت گیرد و در حال گذشتگان نظر کند و مردم ناآزموده را اعتماد نکند و کار بزرگ به خُردان نفرماید و عیب خود را نگاه دارد و مسخره و مطرب و بازیگر و امثال اینها را همه وقتی به خود راه ندهد و نرد و شطرنج و دیگر ملامی عادت نکند و به تیر و کمان و گوی زدن و صید بسیار نرود و در دفع بدان تأخیر نکند و با دوست و دشمن نیکویی کند که دوستان را محبت بیفزاید و دشمنان را عداوت کم شود و از غدر و زهر ایمن نشیند و از کمین غافل نباشد و پیوسته چنان نشیند که گوئی دشمن بر در است که اگر ناگاه در آید ناساخته نباشد.

و زندانیان را به هر وقتی نظر فرماید و کشتنی بکشد و رها کردنی رها کند و گناه کوچک را به قدر آن مالش دهد. بیگناه را دست باز دارد و بی برگ را صدقات فرماید و کسی را که بی جرمی از نظر خود براند، به یکبار محروم نگرداند و مردم عزل دیده و سختی کشیده باز عمل فرماید که به جان بکوشند از بیم بیثوابی، و دوستان قوی دارد تا دشمنان قوی نشوند و با دشمنان قوی نستیزد و همه حال با دوستان نگوید که دوستی همه وقتی نماند و همه رنجی به دشمن نرساند که وقتی دوست گردد و رعیت نیازارد تا به روز واقعه میل از تو به جانب دشمن نکند و در چشم غریبان به هیبت نشیند و با خواجگان تکبر بکند و احترام گذشتگان و رفیقان و دوستان گذشته بکند و اهل و قرابت گاه گاه بنوازد و با آشنایان وفاداری کند و مردم نامی را در بند گرامی دارد و کسان معتبر در خدمت ایشان برگمارد، خود رایبی و سبکبار سروری را نشاید و دولت بر او نیاید و پادشاهان را حکم ضرورت است در مصالح ملک و قاضیان را در مصالح دین، و گرنه ملک و دین خراب گردد و چندان که بتواند بدی نکند و اگر الاعیاذبالله قضا رفت و خطا آمد به تدارک آن مشغول شود و به نیکی بکوشد و به اعتماد تدارک دلیری بر گناه نکند که هرگز درست با شکسته برابر نباشد و عفو از گناه کسی کند که دعای خیر گوید همه کس، نه او گوید و بس و پیش از آنکه سخن گوید، اندیشه کند تا این سخن اگر دیگری گوید بپسندد، پس آنگاه بگوید.

بدگوی مردم به دوستی نگیرد که با وی همان معاملت کند که با دیگران کرد. تا دفع دشمنان به مال و مدارا می شود جان در خطر نهد که به هزیمت پشت دادن از آنکه با شمشیر مشت زدن، اندازه کارها نگاه دارد و دست سخاوت گشاده دارد، سر جمله پندها

آنست که آنچه دست دهد بدهد:

جوانمرد و خوش خوی و بخشنده باش چو حق بر تو باشد تو با بنده باش
اوقات عزیز خود را موزع کند بعضی به تدبیر ملکداری و مصالح دنیوی و بعضی به
لذات و خواب و قسمتی به طاعات و مناجات با حق، به خصوص در وقت سحرگاه که
اندرون صافی باشد و نیت خیر کند و از حق تعالی مدد توفیق خیر خواهد و اندرون خود
با حق و خلق راست گرداند و خواب نکند تا حساب نفس خود نکند که آن روز ازو چه
صادر شده است تا اگر نیکی نکرده باشد توبه کند و پشیمان شود و نفس خود را سرزنش
کند و بر خود غرامتی نهد، خلاف آنکه کرده باشد و به نیکی بکوشد.

و اندازه کارها نگاه دارد و نیک مردی کند نه چندان که بدان چیره گردند و بخشنندگی
کند نه چندان که دستگاه ضعیف شود، خزینه نگاه دارد نه چندان که حاشیت و لشکری
سختی برند، خشم گیرد نه چندان که مردم از آن منتفر شوند و یاری کند نه چندان که
هیبتش برود جایی که رود، قوت از خدای تعالی خواهد و به زور خود کفایت نکند،
عهده ملک داری کاری عظیم است، بیدار و هشیار باید بودن و به لهو و طرب مشغول
بودن همه وقتی نشاید:

بسا اهل دولت به بازی نشست که دولت به بازی برفتش زدست
چندین نصیحت سعدی بشنود و در مهمات کار ببندد و چون منتفع شود، دعای خیر
دریغ ندارد و دست سخاوت گشاده دارد:
زر افشان چو دنیا بخواهی گذاشت که سعدی در افشانند اگر زر نداشت

کتابنامه

- تحریر تاریخ و صاف، به قلم عبدالمحمد آیتی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶.
شیرازنامه، احمد بن ابی الخیر زرکوب شیرازی، به کوشش اسماعیل واعظ جوادی،
بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۰.
کلیات سعدی، به اهتمام محمدعلی فروغی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.